

و باید دانست که ریای آن بود که در ذات شخصی کمالی بود و حکم واقع و آنرا بر مردم نباید و دوست دارد که بر مردم ظاهر گردد
 و خلق آنرا بد نهند و اما آنکه نابوده را بنمایند آن کذب و نفاق بود زیرا بر قیاس آنکه گفته اند غیبت آن بود که عیب
 که در واقع در شخص بود و بگویند و اگر نبود آن خود افترا و بهتان باشد و ریاء اقسام بود و فاحش تر و قبیح ترین اقسام
 وی آن باشد که در وی قطعاً اراده ثواب و قصد عبادت مولی تعالی نبود بلکه محض از برای نمودن خلق و طلب مناسبت
 نزد ایشان بود و این در نهایت غضب و همت الهی است و عمل در وی باطل است و آنکه بعضی گفتند آنکه موجب
 ابرار و صیرور نیز بود و واجب گرد و قضاقت هم دیگر آنکه هر دو بود و جانب ریاء غالب این نیز در حکم اول است و دیگر آنکه
 هر دو اراده برابر بود و ظاهر آنست که سود و زیان درین قسم برابر باشد ولیکن احادیث و آثار وارد در عیب و عدم قبول
 است و اما آنکه راجح و غالب در آن نیت ثواب و اراده وجه الهی تعالی باشد ظاهر در وی نقصان است نه بطریق
 یا ثواب و عقاب هر دو باشد بر اندازه نیت و نیز فرق کرده اند در آنکه قصد ریاء در ابتدای عمل بود یا در اثنای آن
 عارض شود و یا بعد از عمل لاحق گردد و نخستین شنیع تر است پس از آن دوم و سوم کم تر است و بوجوب وی آنچه گذشته
 باطل نگردد و نیز فرق است در آنکه قصد ریاء و غریمت آن صبر باشد یا خطر پیش نبود و خلاصی از ریاء در غایت و شواری است
 و وجود حقیقت اخلاص هرگاه گفته اند که اگر ستایش خود را از کسی بکشند و بدان شاد گرد و علامت وجود ریاست و اگر در
 خلوت کاری میکند و خیال در خاطر دارد آن نیز ریاست اعادنا الله منها و اینجا حالتی دیگر است و آن فرج کسر دست
 بفضل خدا و رحمت حسن لطف و تدفیق وی تعالی و تقدس پوشیدن گناهان و آشکارا ساختن طاعتات یا قصد
 اظهار دین و طاعت تا دیگران آفتد و بگویند و پیروی نمایند و این محمود است و داخل ابواب ریاء چنانکه احادیث در ریاء
 بسیار مسئله غامض است و تفصیلی دارد و در کتب فقه تعرض بیان کرده اند و تحقیق این مسئله از کلام قوم با چستی صاف
 در کتاب چهار معلوم و آنچه مذکور شد معتبس از اخبار است و همه بضم سین و سکون میم اکثر بار یا مذکور گردود گویند
 که فلان این کار برای ریاء و سمعه میکنند یعنی تا ببینند مردم و بشنوند و با بجز سمعه در اینجا متعلق بجائز سمع بود و ریاء بجا بصیر

ب۳۰ الفصل الاول عن ابی هریره قال قال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم ان الله لا ينظر الى صوركم

و اماکم خدای تعالی نمی بیند بنظر هست و عنایت بجانب صورت های ظاهر شما که خالی است از سیرت های خیریه
 و اما لهای شما که عاری است از خیرات مقبوله و لکن بنظر الی قلوبکم و اعمالکم که لیکن نظر میکند بسوی دل های شما که محل تقوی
 است و کردار های شما که تقرب مینمایند بدان بدرگاه وی تعالی و در بعضی کتب پنجین نقل می کنند که ان الله لا ينظر

الی صورکم و اعمالکم و لکن ينظر الی قلوبکم و اعمالکم و انما اکرمه و اهمله . . . و همت قال قال رسول الله

صلی الله علیه وآله وسلم قال الله تعالى انما اعز الله لکم الشکر کما عن الشکر و هم از ابی هریره است که گفت
 گفت آنحضرت که پروردگار عالم جل جلاله میفرماید من بی نیاز ترین شهر بجا نهم از شرک یعنی شکر که در عالم می باشند

محتاج اند بشرکت و راضی اند بر آن تا هر یک را نصیبی بود و غلی در آن چیز باشد که شریک اند بجلالت من که خلاق علی الناس
بی نیازم از آنکه بشرکت در عبادت راضی باشم تا آنکه خالص و تنها برای من نه کنند و تمییه و می سجایه بشرکت با اعتبار

گردانیدن بندگان است مرا و شریک پس ازان بیان کرد بی نیازی و بی رضائی خود را از شرکت و سر مودن کل
علا شکر کفیه می غیر می سیکه بکنه عبادتی را که شریک گرداند در آن عبادت با من دیگری را ترکت و شرکه می گذارم کس

بشرک می و بی روایت و در روایتی سجایه ترکت و شرکه اینچنین آمده که فاما نه بر می پس من ازان کس بزارم بولذتی سلم
آنکس یا عمل آن کس برای آن کسی است که کرده است عمل را برای آنکس رواه مسلم و ظاهر این حدیث آنست که مزج بود

و دخل می نیز مفوت ثواب است ولیکن گفته اند که این در دو قسم از ریاضیه بود که نیت ثواب در وی قطعان بود و با
ریا غالب باشد و توان بود که مقصود بمالنه باشد و زجر و منع از مذخلیت ریا و اسد اعلم ۳۰۰ و عن جناب قال قال

رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم من سمع سیکه مشهور گرداند نفس خود را و قصد شهرت کند میان مردم یا کسی شنو اند و در
راحوال فضائل خود و تسبیح معنی مشهور گردانیدن و گنای دور کزین و شکر کردن ذکر آید و معنی اسماع یعنی شنو اندین نیز آید

گذانی القاموس مع الله به مشهور گرداند خدای تعالی عیب های او را در سوگند او را در شذ قیامت چنانکه قید یومیه است
صریح در حدیث جناب در اول فصل ثالث باید من یرانی یرانی الله به سیکه عمل کند بر یا جزا و بد او را خدای تعالی

جزا مرایان یعنی بگوید جزا خود را از کسی طلب دار که عمل برای وی کردی و بعضی گفته اند مراد آنست که ظاهر گرداند
علمای زشت او را که پنهان میدارند و فضیلت میکنند و رسوا گرداند او را از ذخل در دنیا یا آشکارا میگردد اند نیت

فاسد و غرض باطل او را و ظاهر میگردد و از مردم که عمل وی برای خدا نبود و بعضی گفته اند که مراد آنست که کسی که شنو
عمل خود را و بناید آنرا مردم را شنو اند و بناید خدای تعالی ثواب او را بی آنکه بد بد آنرا بوی تا حسرت خورد بر آن یا

مراد آنست که کسی شنو اند و بناید عمل خود را شنو اند و بناید حق تعالی آنرا مردم و ثواب وی همین باشد در دنیا و مردم
گرداند از ثواب آخرت متفق علیه ۳۰۰ و عن ابی ذر قال قیل لرسول الله گفت ابو ذر که گفته شد من غیر خدا را اصلی الله

علیه و الله وسلم ارایت الرجل آیامی بینی دیدنی مردی را که عمل اهل من اخیر میکند کاری را از جنس خیر و عیده الناس
دستایش میکنند او را مردم بر آن کار حکم این چیست و بی روایت و در روایتی بعد از عیده الناس علیه این عبارت است

آمده که و عیده الناس علیه و دوست میدارند مردم او را بر آن کار قال فرمود آنحضرت تلک عاجل بشری المؤمن
ستایش کردن مردم و دوست داشتن ایشان او را از و بشارت دادن مسلمان است یعنی پیش از آنکه در آخرت ثواب

آن عمل باید در دنیا ثواب آن یافت از ستایش و دوستی مردم و این گویا بشارت دادن است او را ثواب آخرت
ماین اثر یا نیست زیرا که قصد وی ثواب آخرت بود حق تعالی بفضل خود نیز در دنیا ثواب دارد رواه مسلم

الفصل الثانی عن ابی سعد بن فضاله صوابی انصاری حارثی این چنین است در سند احمد و جامع الاصول و ابی

و بعضی نسخ مصابیح و مشکات ابی سعید آمده عن رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم قال فرمود و اذ اجمع البعده الناس منکم
 وقتی که فراهم آرد خدای تعالی آدمیان را روز قیامت لیوم الاربعه فیه مر روزی را که شکر نیست در آن روزی نادیده ماند
 آواز میدهند فرشته آواز دهنده من کان اشکرک فی عملک لعل الله احدکم سیکه بود که شکر یک میگردد و اندر عمل وی که کرد و از آنرا
 خدا کسی را یعنی ریایمیکر دور دنیا طلب نواپسین عند غیر الله پس باید که طلب کند ثواب عمل خود را از نزد غیر خدا که
 شریک گردند پس اوراقان الله یعنی اشترک کار عن الشکر زیرا که خدای تعالی بی نیازترین شکر بیکان است از شکر است و او

۰۰۰ و عن عبد الله بن عمر و انه سمع رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم یقول می گفت من سمع الناس یقولون سیکه لکن انما هم مردمان عمل خود را و مشهور گرداند خود را نزد ایشان عمل خود
 سمع الله به اسم خلقه مشهور گرداند خدای تعالی او را بر همه های خلق خود و حقیر و صنوره و حقیر و خود گرداند او را در دنیا و آخرت
 اسمع جمع اسم بضم میم جمع اسم مثل اکالک و اکلک و اء ابعی فی شعب اللایمان ۰۰۳ و عن انس ان ابا

صلی الله علیه و آله و سلم قال من کانت فیه طلب الاخرة سیکه باشد نیست وی طلب ثواب آخرت جعل الله فناء فی سلبه
 گرداند خدای تعالی تو را گری و بی نیازی او را در وی یعنی بی نیازی گرداند او را از خلق که ریاء و زواریشان و بوسیله
 آن مال و جاه از ایشان بهرساند و جمع له شمله و فراهم آرد وی تعالی مراد از ایشانهای او را و مجموع الخاطر گرداند او را
 به تنه اسباب همیشه او و مثل لفتح شین مجر و سکون میم هم معنی پریشانی آید و هم معنی جمعیت آید و مراد این جا معنی
 پریشانی است و آیه الدنیا دبی بر ائمه و پیاد او را دنیا و حال آنکه دنیا خوار و بی قدرت است نزد وی یعنی بی طلب و ستم
 و محنت و خواری اسباب و حوائج همیشه او بدست آید و من کانت فیه طلب الدنیا سیکه باشد نیست و قصد

طلب دنیا جعل الله الفقر بین منینیه گرداند خدای تعالی فقر را حاضر پیش و چشم وی و شست علیه امر و متفرق و
 پریشانی گرداند بر وی کار او را و الا یاتیه منها الا ما کتب له دنیا بد او را از دنیا مگر آنچه نوشته و تقدیر گردوست وی تعالی
 مراد از معنی و طلب آخرت و عمل کردن برای آن جمعیت خاطر است و باسانی رسیدن رزق و طلب دنیا

پریشانی و سرگردانی و رزق خود همان است که مقدر است و راه الترفی در راه احمد و الداری عن ابان عن زید بن ثاب
 و ابان لفتح همزة و تخفیف موحده تابعی است پس امیر المؤمنین عثمان روایت دارد از پدر خود و از صحابه دیگر و گفت
 یافت در زین بشام بن عبد الملک و حاضر شد حرب جل را با حایشه و بود احوال ابرص را هم و الی شد بدین راه او را
 عبد الملک در رسید او را قاج ۰۰۴ و عن ابی هریرة قال قلت ابوهریره گفت گفتم یا رسول الله جیانی سینه
 فی مصلاهی در انشای آنکه من در خانه خودم در جای نماز گذاردن خود یعنی در نماز بودم از داخل علی رجل ناگاه دیدم
 بر من مردی فاجع بنی الحال التي رانی علیها پس خوش آمد مرا حالی که دید آن مرد در بران حال که نماز گذاردن است
 یعنی این خوش آمدن از ریاء باشد یا نه فقال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بر ملک الله صلی

ترا خدا می تعالی بیا بر رویه ملک اجر اسرار العلامتیه مرتزست و او با جز نهانی کردن نماز و اجر آشکارا کردن
 آن ظاهر خوشحالی ابوهریره و در دیدن او را بران حال از جهت آن بود که تا آن مرد بینند و اتباع وی کند و وی توبه
 باین حال متصفت گرد و یا بجهت آنکه بحکم حسن حسنه فله اجر با و اجر من مسل بها اورا اجر عامل بدان حاصل گرد و دیگر
 است که خوشحالی ابی هریره بدیدن آن مرد اورا در نماز بجهت شکر آنکه آن باشد که یاری در مسلمانان بعبادت و توفیق
 موسوم و معلوم گشت و از جمله اقامت کنندگان نماز که اتوی ارکان اسلام است شد و مسلمانان بران شاکه شده و

انساب است یعنی سر و خطانی رواه الترمذی و قال هذا حدیث غریب . . . و عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و
 آله و سلم تخیر فی آخر الزمان رجال یخیلون الدنیا بالدين یسیرون می آیند در آخر زمان مردانی که فریب میدهند دنیا را

بعلماهای دین یعنی و بسیار بعمل آخرت طلبند و مردم را بدان بفریبند مثل فریفتن من ضرب یضرب علیون للناس
 جلوه الضمان می پوشند برای مردم پوست میش را من اللین از جهت اظهار نرمی و تملق و تواضع در روی مردم است

۱ علی من اسکر و قلوبهم قلوب الذیاب زبانهای ایشان شیرین ترست از شکر در سخنان شیرین و نرم و دوستداران
 گفتن و دلهای ایشان همچو دلهای کرکان است در سخنی و دشمنی کردن با مردم بقول الله میگوید خدا می تعالی ابی یغتر و ن

ایامات و اذن و گذاشتن من ایشان امغر و میشوند و فریب میخورند ام علی یغتر و ن بلکه آبا برین جرات و لیری بینند
 فنی حلفت پس بخود سوگند میخورم لا بعین علی اولک هر آینه می فرستم بران مردان متم ناشی از ذراتهای ایشان باز

جانب آسیانی که این مردان آنها را می فریبند فتنه ترع اهلیم فیم حیران بلا و آشوب را که میگذارد مرد عاقل آگاه را در اشک
 تحیر و عبرت گیرند رواه الترمذی . . . و عن ابن عمر عن النبی صلی الله علیه و آله و سلم قال ابن عمر و بیت میکند از آنحضرت

که فرمود ان الله تبارک و تعالی قال بدستی که خدای تبارک و تعالی گفت لقد خلقت خلقا یجتنبون الله اکرده ام خلقی را
 که استنتم اهل من المسکر زبانهای ایشان شیرین ترست از شکر و قلوبهم امر من الصبر و دلهای ایشان تلذذ به صبر

بفتح صاد و کسر باشیره و حنت تلذذ مشهور فی حلفت لا یخینتم پس بخود سوگند هر آینه تقدیر کنم و فرستم ایشان را فتنه
 ترع اهلیم فیم حیران فتنه که بگذارد در ایشان مرد عاقل را استیجاته بجای همله تقدیر کردن کل ری اوتج آنکه پیش آید بکار

که نباید فنی یغتر و ن ام علی یغتر و ن پس بن فریب میخورند برین جرات و لیری می کنند رواه الترمذی و قال
 حدیث غریب . . . و عن ابی هریره قال قال ابی صلی الله علیه و آله و سلم ان لكل شیئ شرة بدستی که هر چیز را

شرة است بکسر شین و تشدید را و تا در آخر حص و نشاط و پختیزی و شرة الشباب امی نشاط و شرة بختین و با در آخر
 شدت حرص کذافی القاموس و الصراح و مراد این جا از اطا و آنها کاست و لکل شرة فتره و مراد شرة را فترت است

بفتح فاء و سکون ناستی و آنکسار و مراد تفریط و تقصیر است یعنی در هر چیزی از اعمال ظاهر و اخلاق باطنه دو طرف است
 از اطا و تفریط هر دو مذموم و موجب نقصان است و محمود و کمال توسط و اقتصاد است چنانچه در محل خود تحقیق یافته است

و این

و بطریق توسط اشارت کرد و قبول نمود و فان صاحبها سد و وقار پس اگر صاحبش به سلوک طریق سدا و صواب نرسد
 و نزدیک رود و در وقت از طریق توسط و اقتصاد و نیت در جانب افراط و تفریط فارجه پس امید دارد نوز و فلاح
 او را و ان اشیر الیه بالا صایع و اگر اشارت کرده شود بسوی صاحبش به باگشتان یعنی مشهور و ممتاز گردد و در میان
 مردم سلاقت دهد پس نشانید او را از اهل نوز و فلاح و در قول او فارجه و لا تعد و اشارت است با بهام عاقبت
 و عدم علم سابقه یعنی نظام امید و باید بود که هر که سلوک طریق سدا و صواب میکند و از راه است و در نیت
 محمود و العاقبه و استقامت است و اگر نه چنین است و بسبق و فساد انگشت نمائده و او را در ظاهر از اهل فلاح نشانند
 و عاقبت کار هر دو بهم است تا خاتمت بر چه بود بیت حکم ستوری کسی همه بر خاتمت کسی نداشت که
 آخر چه حالت گذرد اما امید است که هر که از طریق طاعت داده و راه درست برده اند عاقبتش نیز نیک خواهد بود
 و نیز عادت رحمت الهی جاری است که بدکاران را آخر بجانب نیکی می کشد و توبه می بخشد اما نیکوکاران را بر راه درست

می آرد و قال الصد العاقبه رواه الترمذی و قال هذا حدیث غریب . . . و عن انس من انبی صلی الله علیه و آله

و سلم قال فرمود بحسب امری من اشران یشار الیه بالا صایع فی دین او دنیا پس است مرد را از بدی که انگشت
 کرده شود در دین یا در دنیا اما مشهور و انگشت نمائیدن در دنیا خود ظاهر است که محل آفت و سبب بیرون
 افتادن از طریق من سلامت است و اما در دین زیرا که آن نیز منطوق و وقوع در شبکه ریاضت است اما
 و تقدم و اعتقاد مردم و تعظیم ایشان و شهادت خفیه نفسانیه و مکانه نفس غوازل شیطان است و کمتر کسی بود که بجا
 یابد از ان سلامت ماند در ان مگر مقربان و صدیقان چنانکه گفته اند که آخر یا مخرج من راس الصیدین جب آب
 پس خمول و کم نامی بهر حال بهتر باشد و سلامت و حفظ حال نزدیک تر الا من عصمه الله و کسیکه مصوم و محفوظ از
 او را خدای تعالی از دنیا معلوم شد که این در حق کسیکه محبت ریاضت و جاهد و قبول دلنمای مردم و نیکوکاران است
 اما آنکه محفوظ و مخلص است مستثنی است از ان و فرمود رب العزت در کلام خود و حکایت کرد و احوال خواص بندگان
 خود و اهلنا المتقین اما ما نقل است که حسن بصری را گفتند رحمة الله علیه که تو انگشت نمائده در مردم و حال آنکه آن حضرت
 صلی الله علیه و آله و سلم اینچنین میفرماید فرمود مراد آنحضرت بشع در دین و فاسق در دنیا است یعنی آنکه در دنیا
 و مشهور گردد و دنیا و در فسق و فحش نیتد و در دین بر طریق سنت و اتباع باشد و می داخل این کلیه نیست و باید التفویض

رواه البیهقی فی شعب الایمان . . . الفصل الثالث عشر عن ابی نمیه قال سمعت صفوان اصحابه یقولون

بن مخالف بصری که از تابعین است گفت حاضر شد صفوان و یاران او را و جذب یوسفیم و ابو ذر غفاری رضی
 نام می جذب است و حدیث میکرد و ایشان را یعنی صفوان و اصحاب او را صفوان بن امیه و صفوان بن عسال
 و صفوان بن اعطل همه صحابه اند اما اینها را حدیث نقل اول سمعت من رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم شیبا

پس گفتند صفوان و اصحاب وی جذب را آیشیده از آنحضرت چیزی قال سمعت رسول الله کفیت جذب سینه من خدا
 را صلی الله علیه و آله و سلم بقول میگفت من سمع الله ب یوم القيمة کسیکه مشهور گرداند خود را در دنیا و سوار شود بر او را
 خدای تعالی روز قیامت و من شاق کسیکه در شقت افکند مردم را و تکلیف کند ایشان را آنچه فوق طاقت ایشان است
 بطبیعی عام تر مراد داشته شامل نفس خود و غیر خود و چه انداختن نفس خود در شقت و فوق طاقت که از حد تجاوز کند و موجب غل
 و ضرر گردد و نیز ممنوع است بعضی گویند که مراد وقوع در شقی و جانبی است از خلق و در طرف خلاف و نزاع افتادن است با آن
 بر هر تقدیر جزای وی آنست که شق الله علیه یوم القيمة در شقت و شدت محنت اندازد خدای تعالی او را روز قیامت شق علیه
 در شقت انداخت او را و در بعضی روایات شاق الله علیه نیز آمده قالوا گفتند صفوان و اصحاب وی جذب را او صفا
 اندر زکن بار افعال پس گفت جذب اول ماینتن من الانسان بطنه اول چیزیکه فاسد و گنده میگردد و از آدمی و میرسد او را
 آتش و دوزخ شکم اوست یعنی نخست چیزی که سبب دخول و درآمدن دوزخ و کشیدن عذاب او میگردد و آدمی را خوردن
 حرام است ممن استطاع ان لا یاكل الا طیباً فلیفعل پس کسیکه تواند که نخورد مگر حلال را باید که بکند این کار را تا از آتش و دوزخ
 نجات یابد و من استطاع ان لا یجول بینه و بین اجنبه و کسیکه تواند که حائل و مانع نگردد و میان وی و بهشت ملاکف من
 دم احراقه فلیفعل مقدار سری گفت دست خونی که ریخته است آنرا باید که بکند از خون بناحق ریختن مانع میگردد و از درآمدن
 بهشت اگر چه مقدار یک گف دست بود چه جای زیاده بر آن و از عقل دور است که از کتاب همچنین کار تقیر خسیس
 که مانع آید از پنجهان امر عظیم شریف که درآمدن بهشت است رواه البخاری ۲۰ و عن عمر بن الخطاب رضی الله عنه انه
 خرج یوما الی مسجد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فوجد معاذ بن جبل قاعدا عند قبر النبی صلی الله علیه و آله و سلم علی امیر المؤمنین عمر
 روزی مسجد آنحضرت درآمد و یافت معاذ بن جبل را که نشسته بود نزد قبر شریف وی صلی الله علیه و آله و سلم در حالیکه گریه
 میکند معاذ فقال پس گفت عمر معاذ را مایکیک چه چیز در گریه آورد و ترا فقال بلی یعنی شی سمعت من رسول الله پس گفت معاذ
 در گریه آورد مرا یاد کردن چیزی که شنیده ام آنرا از پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله
 و سلم بقول ان سیر الی شکر شنیدم آنحضرت میگفت اندکی از ریاضت شکر است چه جای آنکه بسیار باشد و من
 عادی بودم و لیا کسیکه دشمن دارد دوستی از دوستان خدا را فعد باز الله بالمحاربة یعنی بیرون آمدن از جنگ و هر که با
 جنگ بر آید البته مخدول و منزوم گردد و مبارزت میان صفت بیرون شدن جنگ ان العیب الابرار الا تقیة الا
 بدستی که خدای تعالی دوست میدارد و نیکو کاران پر پیروز گاران پوشیده حالان را الذین اذا غابوا لم یفقده و ان کسایه
 که چون غایب باشند باز پرس کرده نشود و احوال ایشان و اذ حضرت و الم یوموا چون حاضر باشند خوانده نشوند و طلبیده نشوند
 بهمانی مجلسی که ساخته شود و ولم یقربوا اگر خوانده نشوند نزدیک گردانیده نشوند و بعزت نشانیده نشوند قلوبهم مصابح الله
 دلهای ایشان چراغهای هدایت است که نور آن راه راست یافته میشود و بخیر چون من کل هم بر منظره بیرون می آید از هر ز

بسیار

ولکن بیاون باعمالهم ولیکن ریاضی کنند بجهلای خود چون عزت و قیمت عمل صلاح میان این است بسیارست و عملهای ایشان
 بزرگ و بسیار و ازینجا میگفت مردی که مرانی را نیز حسن عمل و عزت آن ظاهر شد است اما چه فایده که از امرت عیانت
 عزت مینماید و از جهت جاه و مال آزار مردم نماید و در دامن شرک خفی گرفتار آید و این بحقیقت شرک و بت پرستی است
 و استهواة الخفیه ان یصبح احد هم صائما و شهوت پنهان نیست که مثلا صبح کند یکی از ایشان روزه دار مقررش که شهوة
 من شهواته پس عارضش شود و پیدا گردد و مراد از شهوتی از شهوتهای او مثل شهوت طعام یا شراب یا جماع فترکی صوم
 پس ترک دهد و بشکند روزه خود را بعلت آن شهوت این شهوت را خفی خوانند از جهت آنکه پنهان بود و در باطن او
 گوید در وقت نیت روزه در نفس خود پنهان داشت که اگر شهوتی عارض شود روزه بشکند و طبعی گفته که خفی خواندن او بحسب آنست
 که هلاک در وی مخفی است یا بحسب مشاکلت و مناسبت شرک که اینجا مذکور است چه مراد بدان شرک خفی است رواه احمد

و البیهقی فی شعب الایمان ۴۰۰ و عن ابی سعید قال خرج علینا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و نحن نتمتع بالکرم و الدجالی
 گفت ابو سعید برون آمد آنحضرت و رسید بر ما و ماند گری می کردیم سیح و دجال را بگفته و ابتلائی او را فقال پس فرمود آنحضرت
 الا خبرکم ما هو خوف علیکم عندی من کرم الدجالی آیا خبر ندیم شما را چیزی بود بگفتی که ترسیده شده است بر شما از من از گفته و جا
 نقلنا بلی پس گفتیم ما بلی خبر ده ما را بدان چیز یا رسول الله قال الشکر الخفی فرمود آن چیز شرک پنهانی است ان یقوم الرجل یسلی
 و آن شرک خفی است که مثلا بر میخیزد مرد پس نمازی گذارد و بزیاده صلوات پس زیاده میکند و درازی کرد اند نماز خود را و در سجده
 و خضوع و خشوع لمباری من نظر رجل از جهت آنکه می بیند نظر کردن مردی را بسوی او پس ریاضت میکند و می نماید او را که من
 و این چنین نمازی کند و ترسیده تر بودن این حال از دجال بحسب آنست که ابتلا باین بسیارست و در یافتن آن صعب است و آنست
 ازان دشوار و نفس بقباحت آن نرسد و ابتلائی دجال یک وقتی خواهد بود و امارات کذب وی لایح و کبر است آن باقی
 است و نفس از وی متنفر و قبح او شایع است و تشدید و تقبیح حال ریاضت در روز است آن نماز که در چشم مردم گذاردی
 دراز رواه ابن ماجه ۴۰۰ و عن محمد بن لیبید اختلاف است در صحبت دی ولادت او در زمان سعادت نشان آنحضرت و رواه

دی از صحابه است و بخاری بر آنست که او را صحبت است و صحیح ترین قول است ان ابی صلی الله علیه و آله و سلم قال و است
 میکند که آنحضرت گفت ان اخوف ما اخاف علیکم الشکر الا صغر بدنی که مخوف ترین چیزی که خوف دارم ازان بر شما شرک
 کوچک است قالوا گفتند صحابه یا رسول الله و ما الشکر الا صغر وجه چیز است شرک کوچک قال الریاضی و هو شرک کوچک است
 که کوچک تر است از شرک یعنی بت پرستی و در معبود اعتقاد کردن است اگر چه آن جلی و قوی است و این خفی و ضعیف است و رواه

وزاد البیهقی و زیاده آورده است بهیقی فی شعب الایمان این عبارت را یقول الله لکم سیکوید خدای تعالی مرر یا کندگان بزا
 یوم سبازی العباد باعمالهم در روزی که جزا میدهد خدای تعالی بندگان را بکردارهای ایشان از هو الی الذین کفرتم تراون
 فی الدنیا بر دید بسوی آن کسانی که بودید شما که ریاضت کردید یا ایشان در دنیا فالظروا هل تجدون عندهم جزا پس بنگرید

۳۰

ایامی بایستد و ایشان برای را او خیر ایامی را شک را وی است که جز اگر گفته یا چرا فرموده ۹۰ و عن ابن سیرین
 قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم لو ان رجلا عمل عملا في سنة لا ياب لها ان ثابت شوذو که مردی عمل کرد
 عملی را در صحنه که نیست در هر آنرا تا کسی از راه آن در آید صحنه سنگ بزرگ را گویند مانا که مراد اینجا فارست بهانه
 فرموده که اگر فرضا کسی در روز سنگی در روز که آنرا در نسی باشد و لا که و نه دیواری که آنرا روزی در سورانی است که کسی تو آن
 را از اینجا ببرد و مطلع شد که و نفع کاف و ضم آن و شد بد و در آخر ماروزن که در دیوار باشد بعضی گفته اند که اگر نسی
 باشد بضم آید و غیر نافذ نفع و نیز اگر تا بود روزن خرد و تنگ و اگر بی تا باشد بزرگ و کشاده و درین حدیث چون ترو است
 بنا و ضم است مراد روزن خرد نافذ خواهد بود و مناسب مقام نیز چنین است کما لا یخفی و حاصل آنکه میفرماید که هر چند کسی
 عمل پوشیده در خلوت کند چنانکه بچس بران اطلاع نداشته باشد خرج عملة الی الناس کاینا مکان بیرون می آید و ظاهر
 میگردد که در وی بسوی مردم هر چه باشد یعنی حاجت باظهار نیست تا بیا کند و از ثواب محروم گردد و حق تعالی کردار
 را الهیة آشکارا میگردد و آنرا از وی اخلاص بر ای خداست اگر حکمت وی تعالی اقتضا کند و صلح بنده در آن باشد
 یا معنی آنست که بنده مخلص باید که احتیاط و مبالغة کند در اخفای عمل و کسب اخلاص زیرا که عمل ظاهر و شایع میگردد و از اینجا

که بنده را خیر و اختیار در آن نبوده ۱۰۰ و عن عثمان بن عفان رضی الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم
 من كانت له سريرة صالحة او شبهة تسبیه یا شد مراد او را فعلی یا خصمی نهانی نیک یا بد اظهر الله منها راد بصیرت به آشکارا
 میگردد و اند خدا می از آن سریرت علامتی را که شناخته میشود آنکس بآن علامت مراد بر و اعلامت است که بدان
 چیزی شناخته میشود چنانکه مراد بر و شناخته میشود که از اعیان است کذا قالوا ۱۱۰ و عن عمر بن الخطاب رضی الله عنه

عن ابی بنی صلی الله علیه وآله وسلم قال انما اخاف علی هذه الامة کل منافق غیر ستم من برین است مگر شر هر منافقی را
 که تیکم با حکم و عمل با جور سخن میکنند بعل حکمت و مو عظمت نصیحت و کار میکنند بکل دنار استی و سفاهت یعنی میگویند
 به یا نمودن مردم و خط و کار نیکند این صفت منافقان است پس میفرماید از وجود این چنین شخص و ازین صفت است
 خود می ترسم که این چنین مردی در دست پیدا شود و این صفت در ایشان را و یا بد روی الهیة الاا حادیش الثلثة ترو است
 که بهیچ این سه حدیث را فی شعب الایمان عن المهاجرین حبیب ظاهر آنست که صحابی است لیکن با ذکر او درین

کتاب نیافیه و الله اعلم قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم قال الله تعالی انی است کل کلام حکیم اقبلت
 پروردگار تعالی من ستم که هر کلام حکیم را قبول کنم یعنی هر چه گوید در عمل قبول افتد و لکنی اقبل همه و هواد و لیکن من تسبول
 میکنم قصد نیست و محبت دورا که همه چیز در او فایده نماند همه و هواد فی طاعتی پس اگر باشد نیست و محبت وی در طاعت
 زمان بوداری من صلت صبرته حمدالی و وقار را میگردد و نام خاموشی او را استایش مرذات اقدس خود را و بزرگی و علم و ان نام
 و اگر چه سخن نکند وی یعنی اگر نیست طاعت من محبت آن وار و خاموشی او هم محمود و با به علم و وقار است و گوید یا در عین

محمد و شای من میگویی و اگر نیت محبت بود در طاعت است سخن او اگر چه در علم حکمت باشد ضایع است که بروی در یاد نمودن و شنو اندین خلق میگویی در راه الداری ۲۱۰ **باب الکفار و الخوف** بجا حالتی است که عارض میگردد و انسان را و بکار بدگریه تا او در بعضی آب چشم باریدن و بناکی مخلت کردن در گریه و بزور گریستن بیاد آوردن و حاضر گردانیدن چیزها که در گریه آرد و بکار در گریه آوردن کسی را خوف ترسیدن و اخافت و تحریف ترسانیدن و خوف حالتی است که عارض میگردد و مراد اینجا گریه و ترس از عذاب آخرت و عقاب مولی است تعالی شانه... **الفصل الاول**

عن ابی هریره قال قال ابو القاسم علی المد علیه وسلم والذی نفسی بیده سوگند بان ذاتی که بقای ذات من و صف قدرت اوست تو تعلمون ما اعلم اگر بدانید شما آنچه میدانم من از احوال قیامت و احوال آن حقیقت بیدار و معاد و صفات قهریه جلالیه باری تعالی که موش خوف و خشیت بکویت است و آنچه عارض میشود و غم و محنت بر دل من از عاقبت حال شما بکویتم کثیرا و ضحکم قلیلا هر آنمی گریه بسیار و میخندید اندک و ترجیح می کنید جانب خوف را بر جا و این تنبیه و تحذیر است است را بر کثرت بجا و استحضار آنچه موش غم داند و در گریه بود از خوف و خشیت و آتش عارظت و جلال حق و اجتناب از کثرت ضحک و رحمت که داب جاهلان و فافلان است اگر چه خنده و رحمت نیز فی الجمله بامید عفو و مغفرت و رحمت می گنجایش دارد در راه البخاری ۲۰۰ و عن ام العلاء الانصاریه صحابه است از مسائعات

و حدیث می نزد اهل مدینه است قالت قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم گفت گفت آنحضرت و الله لا ادری و الله لا ادری مگر فرمود و بخند سوگند در نیایم من بخند سوگند در نمی یایم من و انما رسول الله و حال آنکه من پیغمبر خدا ایم ما یفعل بی و لا یفعل بی چه کرده میشود من و نه در می یایم که چه کرده میشود و شمار راه البخاری ظاهر این حدیث آنست که عاقبت میهم است و هیچکس نمیداند که آنچه خواهد شد چه کار خواهد کرد و این در باب نهیها در سل مخصوصا در حق سید المرسلین صلوات الله و سلامه علیه و علیه متفی است بدلائل قطعیه که دلالت دارند بر جزم و یقین بحسن عاقبت ایشان و ورود این حدیث در موت عثمان بن مظعون بود رضی الله عنه که از کبار مهاجرین بود اول کسیکه بعد از هجرت بمدینه از مهاجرین فوت کرد و او بود و آنحضرت بعد از موت چه بین وی بوسه زد و او را شک رحمت و او را در بقیع بحدود شریف خود دفن کرد و عنایات بسیار کرد زنی در آنجا حاضر بود گفت میباید ترا بهشت است ای ابن مظعون که عاقبت تو به خیر است پس آنحضرت آن زن را برین سخن قویج کرد و این حدیث فرمود و در حقیقت مضمون آن زجر و منع است بطریق مسالنه و سوادب در

نبوت و حکم بر غیب و جزم بدان و خلاصه آن کنایت است از عدم تصریح بعلم غیب تا با حقیقت کلام مراد نه با مراد عدم دریافت احوال عاقبتست چه در دنیا چه در آخرت بتفصیل چه علم باحوال غیب بتفصیل جز پروردگار حق را نباشد اگر چه محال است است که عاقبت انبیا علیهم السلام بخیر است و بعضی گفته اند که مراد عدم دریافت در امور دنیا و نیست نه از خودی با مراد نیست که شاید اینیم که بخت خواهم مرد یا بقیس و نیده آنم که نازل خواهد شد بر شما عذاب و نکال چنانکه بر اعم سابقه نازل شده باشد و بعضی گفته اند

است

که مراد از او در فتح مکه و وقت اوست و این سخانی نیز موافق سوق حدیث است و حق آنست که در دو این قول پیش از نزول
قول حق سبحانه است لکن کلام الله ما تقدم من ذنبک و ما تاخر اول ابهامی بود در عاقبت و بعد از نزول این آیت
یقین شد که عاقبت بخیر است کذا قیل و الله اعلم . . . و عن جابر قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم من نبت
علی النار عرض کرده شد برین و نود و هشتاد مرتبه در آتش و در کج و در شب معراج یا در وقت دیگر در خواب یا بیداری فراغت بسیار
امراه من بنی اسرائیل پس دیدم در آتش زنی را از قوم بنی اسرائیل تعذب می هرتا لعلها عذاب کرده میشود از جهت گریه که
مر آن زن را بود و بر پشتهها نظر تطعمها بسته داشت آن زن گریه را پس نخورانید او را چیزی و لم تذمها تا کل من خشاها الا فی
ذکرها است و سر داد آن زن آن گریه را که بخورد و از حشرات زمین و خشاها بکسب خا میبرد و شین میجویم آنچه مقرر دارد و از بختها پر روی
و از پرندها و بکسب شسته حشرات زمین و کج و شکم آن کذا فی القاموس و نودی گفته که فتح خا شهرت از کسر ضم و عجام
شین اصوب است از اجمال وی یعنی موام در پند های ضعیف حتی ماتت جو عا تا آنکه مرد آن گریه از گریه سنگی در آیت عمر بن خطاب
و دیدم عمر بن عامر خزامی را بر قصبه فی النار می شید و در دای خود را در آتش و در کج قصبه بضم قاف و سکون صداد مملو در دو گانه
دکان اول من سب السواب بود و عمر بن عامر خزامی نخستین کسی که از او در واقعه را سواب جمع ساخته است تا که در باکره
و گذاشته میشود در جاهلیت بجهت نذر یا جز آن و از عادت جاهلیت بود که چون ناقه در شکم نیز آید همه ماده یا قدم می آورد یکی از سفر
دور در از یاب میشد از مرض از او سبک و در ناقه را در با سبک و در او را دشوار میشد نذر آن و منع میکردند او را از آب و گیاه از هر جا که
بسیخورد و نمی نوشیدند از او این فعل را عبادت و موجب تقرب با صنایع میدانستند و اول کسی که این فعل کرد و این رسم نهاد
عمر و دیگر بود و نیز گفته اند که نخستین کسی که پرستش بتان رسم نهاد و آنرا موجب تقرب گردانید وی بود و در بعضی روایات عمر و
بن محی آمد و ظاهر هر دو یکی است عامر پدر اوست و محی نام جد با عکس گاهی نسبت به پدر کرده اند و گاهی سبک کذا قیل رواه
مسلم و کمانی گفته که ازین حدیث معلوم گردد که بعضی از آدمیان امر در در و وزخ اند و معذب میشوند در وی است
و ممکن است که گفته باشد کشف کرده شد بر آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم احوال آینده در روز قیامت و تمثیل ساخته شد بر
صلی الله علیه و آله و سلم و الله اعلم . . . و عن زینب بنت جحش ان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم دخل علیها فواریا
از زینب که آنحضرت در آمد بر وی روزی فرزند تراک یقول در حالتی که میگویی آنحضرت لا اله الا الله و ایل العرب من شرفه
اقترب دای مرعوب را از شری که تحقیق نزد یک رسید است گفته اند مراد بان شرفتها و قتالهاست که در عرب واقع شده
و اول آن قتل عثمان بن عفان است رضی الله عنه و بعد از آن دائم و مستمر شده تا الآن و بعضی گویند که مراد حصول فتوح اموال
و تسامع و تناصر در آن و در امارت کذا قال شیخ ابن حجر فتح الیوم من دم با جمع و ما جمع مثل بزه کشا و ه شد امر و از
با جمع و با جمع در خنده کرده شد در وی مقدار این و علق با صبیبه الابهام و المتی علیها و علقه نسبت آنحضرت از برای تمثیل
تصویر مقدار زخمه سب و انگشت خود یکی انگشت زدن گشتی که متصل است از آنکه سب باشد یعنی تا امر در زخمه در آن واقع شده

امروز رخنه مقدار حلقه این و در آن گشت کشاده شد و کشاده شدن رخنه از علامات قرب قیامت است و وقوع قتلها و عذاب
 نیز از آثار و علامات قرب است و بعضی گفته اند که این اشارت است بخراب و جازای جنگلی که برآمدند و هلاک کردند و عالمی را
 واقع شد بر دست ایشان به بغداد و غیر آن از بلاد آنچه واقع شد و و الله اعلم قال قلت لربنا انزلنا من
 یا رسول الله انهدک آیا پس هلاک کرده میشود و سنا الصالحون و حال آنکه در میان ما موجود هستند صامان آیا کبریت
 وجود ایشان مانع نمی آید از وقوع بلا و نسیه قال نعم گفت آنحضرت آری هلاک کرده میشود شما با وجود بودن مردم صالح
 در میان شما از اکثر آنجست و عقیده بسیار شد در حق و مجرب یعنی اگر چه مردم صالح باشند اما غلبه و کثرت فسق و مجرب آن
 که در وقت بصره خا و سکون باست و در بعضی نسخ بقره نیز تصحیح کرده اند منقح علیه و عن ابی عامر ابی مالک
 الاشعری شک و تردید کرد و بخاری در روایت این حدیث که از ابی عامر اشعری است که عم ابو موسی اشعری است از کبار صحابه
 است همیشه روز خنین یا از ابی مالک اشعری است که او را اشعری نیز گویند نیز صحابی مشهور است و شک و تردید در روایت
 موجب علم در حدیث مگر در چون صحابه همه عدل و ثقة اند از هر که باشد صحیح خواهد بود و قال قلت ابو عامر یا ابو مالک سمعت
 رسول الله شنیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه و آله و سلم بقول میگفت لیکن من من اتوام تجلون هر آینه خواهند بود از استکان
 که و بهما که حلال میگردد و اندک حتی از تکاب می کنند و استعمال می کنند چنانکه امر حلال را کنند آنرا بخانه مجرمه و زای میشود
 و اگر بر او انحراف و معارفت در قاموس گفته خواجه مشهوری است و در مجمع البحار گفته که خرد زمان قدیم از پیشم و ایشم بافته میشد
 و این سیاحت و صحابه و تابعین آنرا پوشیده اند پس نمی از جهت تشبیهیم و بودن وی لباس اهل تنعم و اتراف باشد اما الا
 آنچه متعارف است از قرآن خود حرام است زیرا که تمام از ایشم است و این حدیث محمول بر آن است و این نوع در زمان قدیم
 آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم نبود پس این حدیث بحجت اخبار ضعیف از معجزات باشد و درین دو جمله حرف بر روی
 از باب تعبیر بعد از تخصیص خواهد بود و معارف برای معنی بلای است مثل عود و طنبور و مانند آن مع عرف یا مودن بکبریم
 و سکون عین و عرف و عزیف در اصل معنی آواز جن است و جرسی که کشیده میشود در یادیه و شب و معنی آواز با و نیز آمده
 که ذانی القاموس و بعد از آن که خبر دادوی صلی الله علیه و آله و سلم بود و اقوام در است که استعمال معاصی کنند خبر دادوی
 اقوام دیگر که مشغول کنند و با وجود ثروت و ثمت در قضای حاجت متاجران توقف و تاخیر نمایند بدان سخن هلاک و نسیه
 شوند و فرموده این سخن اقوام اهل جنب علم و پیرانند فرود آید که در راه پهلوی کوه چندین باشد منزل و مقام ایشان در حاکم
 مشهور نمایان که گدایان و محتاجان همه بدین آن بیایند و حاجات خود را طلب نمایند بوجه علیه سارده هم شبانجا
 می آید بر ایشان مواشی ایشان که بچه آگاه فرستد و سپهر شکم و پشیر بامی آرد و آنها را چرانند آنها یا شرم بل کما جبه می آید
 ایشان را مردی از جهت حاجت یعنی مالکی می آید که از شیر مواشی مخلوط شود و بقول ارجع الینا هذا پس بگوید قصد رسول
 وی برگردد و باز آید بسوی ما فرود آید پیغمبر الله پس پیغمبر خدای تعالی بر ایشان عذاب شبان شب و یضغ المسلم

و...

ومی نمود می اندازد که در بعضی از ایشان تا هلاک میشوند نیست و در زیر کوه چنانکه باقی نماند از ایشان اید
و نسخ آخرین قرود و خنجر الی یوم القیمت و نسخ میکند الله تعالی بعضی از ایشان را و دیگران بصورت بوزنه و خاک
تار و قیامت می مانند برین صورت دائم یا باقی میمانند این عذابها قوامی که این عمل کثرتا روز قیامت واه البخار
و فی بعض نسخ المصباح و در بعضی نسخهای مصباح بجای انحر از کفر بالمهلتین یعنی بجای همله در واقع شده و معنی هر کس
و تخفیف را فرج زن است که مراد بدان زناست و هو تصحیف و این واقع شدن انحر بالمهلتین تصحیف است و خطا کردن
در صورت خطی است که از بعضی روایت واقع شده و انما هو بانحر و الزای المجهتین نیست این لفظ مگر انحر بنجار مجسبه
وزای یعنی جانته معروف که مذکور شد نص علیه امجدی و ابن الاثیر فی هذا الحدیث تصحیح کرده برین معنی حمید
و ابن اثیر درین حدیث مؤلف تائید کرده تصحیف را بقول حمیدی و ابن اثیر برای رد کسی که گمان برده که صحیح انحر است
بمهلتین انحر بمجهتین تصحیف است و اشارت کرد بقول خود فی هذا الحدیث که انحر بالمهلتین در حدیث دیگر است که او آورده
در غیر وی روایت کرده اند چنانکه طبعی آن حدیث را آورده درین حدیث که بخاری روایت کرده بمجهتین است اما شیخ
ابن عسبه فرموده که در اکثر روایات بخاری بمهلتین است و برین تقدیر هر دو روایت صحیح باشد و الله اعلم و سلم
کتاب امجدی عن البخاری و واقع شده است در کتاب حمیدی از بخاری و کذا فی شرح الخطابی و همچنین واقع شد
در شرح بخاری که در خطابی است ترویج علیه سارقه لوم تا روقانیه در ترویج و سارقه برقع فاعل ترویج و این تفسیر است
بر آنکه یاد رسیده که در روایت اولی واقع شده زانکه است چنانکه در وجه اول در تقریر معنی حدیث است اشارت بدان
کردیم و همچنین درین دو کتاب یا سیم حاجه واقع شده بی ذکر رجل یا بقدم حاجه بر رجل ۶۰ و عن ابن عمر قال
قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم اذا نزل الله بقوم عذابا چون نفرستد خدای تعالی بر گروهی عذاب اصحاب
العذاب من کان فیهم یسیدان عذاب هر که باشد در میان ایشان از صباخ و طایح همچنین جاری شده است
عادت الی غیره جل در بعضی کتابان و در بعضی اوقات گاهی نگاه هم میدارد صباخ را از میان طایحان تم نبشوا
علی اعمالهم ستر بر اینگونه میشوند این گروه بر عملهای ایشان یعنی اگر چه در دنیا عذاب شامل همه میشود ولیکن آخر
هر کی بعمل خود جزا داده میشود و تمیز کرده میشود میان نیکو کاران و بدکاران متفق علیه ۶۰ و عن جابر قال
قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم یوسف کل عبد علی مات علیه بر اینگونه میشود و هر بنده روز قیامت بران حال
و صفت که مرده است بران از ایمان و کفر و طاعت و معصیت و ذکر و غفلت پس معتبر خاتمه است تا آخر سوره ط
گذرد از اینجا گفته اند طبع حکم مستوری استی همه بر خاتمه است کس ندانست که آخر سوره حالت گذرده و دیگر
بعضی از عارفان گفته اند که چون یکی را ناکه یاد داشت حضور حاصل شده و وجه ذکر در دل قرار یافته است اگر چه
تنگی و کسوت و غلبه و جمع و بیانی دل خلتانی و توری در استفسار آن راه یابد ضرری ندارد و بعد از مفارقت و با

از بدن آن حال عود خواهد نمود بلکه ذکر باید بهم رسانید و حاصل کرد و باند التوفیق رواه مسلم ۹۰ **فصل الثانی - عن**

ابی هریره قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم ما رایت مثل النار نام ناز بهمان دیده ام من مانند آتش و وزخ و شدت و رسول که خواب کرده است گریزند و از وی یعنی اگر یکی از شر دشمنی قوی بگیرد خواب نیکند و غفلت را بخورد راه نمیدهد میگریزد و چنان چند آنکه بتواند گریختن و وزخ که باین شدت و شناعت در پی است و مردم در گریختن از وی غفلت میورزند و بیدار نمیشوند و اگر میگریزند در آن عین گریختن خواب میکنند و غافل میشوند و گریختن از آتش و وزخ تبرک معاصی و التزام طاعات باشد و لا مثل آنست نام طالبها و ندیده ام مانند بهشت و بهجت و هر در که خواب کرده است طلب کننده وی یعنی اگر کسی طالب محبوبی و راحتی میباشد غافل نگردد و از آن کسی و تمام آن میورزد و طلب وی و بیدار و دریافت وی چند آنکه میسر گردد و مگر بهشت این همه خوبی و رحمت که در دست آدمی و طلب وی نمیشتابد و از آن بسیار است و شتافتن بهشت و دریافتن آن بآن چیز باشد که گریختن از وزخ بدان بود رواه الترمذی ۲۰۰ و عن ابی ذر قال قال

رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم انی اری مالاً ترون بدستی که من می بینم چیزی را که نمی بینید شما آنرا از امارات ساعت است صنع الهی و صفات قهریه وی سبحانه و اسمع مالا اسمعون و می شنوم چیزی را که نمی شنوید شما از اخبار و سر احوال آخرت و احوال قیامت و شدت عذاب و فرخ اطلت السمار آواز کرد و ناله آسمان و حق همان تا طر و واجب و سزاوار کرده است مراد که آواز کند و بنالد و اطمینان آواز پالان و زمین و ناله شکر که از لقب گرانی بار و آواز ناله آسمان چنانچه سوق حدیث در آن ناظر است از کثرت و اثر و حام ملائکه و نقل ایشان باشد چنانکه هر کس در زیر بار سواری از لقب آواز کند و گفته اند که مقصود بیان کثرت ملائکه و کنایت از آنست اگر چه در اینجا آوازی و ناله نباشد و ممکن است که ناله وی از خوف و خشیت پروردگار تعالی باشد و هرگاه که آسمان با آنکه جماد است و محل ملائکه مقدره است از ترس وی تعالی بنالد آدمی که جانی دارد و آلوده گناهان است سزاوار ترست که بنالد و بگریزد و معنی این مناسب ترست بمقصود کما لا یخفی و الذی

بید و ما فیها موضع اربعة اصابع و سجده سوگند نیست در آسمان جای چهار انگشت الا و ملک و اضع جبهته ساجد الله ذکر آنکه نوشته نهاد و است سر خود را در حالی که سجده کننده است مژدار او خایف و خاشع است بمشاهده کبریا و جلال حق و احد لم یظنون ما اعلم سجده سوگند اگر بدانید چیزی که میدانم من بضمکتم قلیلاً و لیکتیم کثیراً بر آنیم می خندید شما کم و میگریید شما بسیار و مانند زخم بالنسار علی الفرشات و خوشش نمی پائید بزبان بر بساطهای انگنده و نخر جتم الی العصدا تبحارون الی الله و هر آنکه مرون می آید بسوی صحرا با در حالیکه ناله و فریاد و رازی گفتگان اید بر گاه خدا چنانکه شان مردمان آلوده زوگان و از غم ببتگ آیدگان است که از خانه بدر روند و سر بسجرا نهند تا گری از دل بجشاید نفسی توانند راست کرد و صعدت جمع صعدتین که جمع صعدت یعنی روی زمین چنانکه طرقات و طرق و طرق و قال ابو ذر و گفت ابو ذر بعد از آنکه در این حدیث بطریق تالم و تحسر یا یعنی گشت بجزه تقصدا می گاشش بودی من در خستی که بریده می شود یعنی تا آلوده بجناپان

بر آنکس که نشد می خیا که درخت را بریدند و رفت این چنین من نیز بودی و مثل این آرزوهای دردناک از کبار صحابه آمده است یکی گفت کاشکی من گو سفندی بودی که اورا می کشتند و می خوردند دیگری گفت ای کاشش جانوری پرند بودی هر جا فرستاشت و هر جا رفت شکلی بر روی نه و این جماعت اند که بشارت یافته اند از جناب رسالت پیشت و عاقبت ایشان محمود است و دیگر از آنچه گوید اگر چه وعده مخبر صادق حق است اما خوف لا ابالی که می شکند

رواه احمد و الترمذی و ابن ماجه ۴۰۳ و عن ابی هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم من خاف اوج کسی که میترسد از کسی میگریزد و میسازد از اول شب زیرا که غارت در آخر شب می باشد و من اوج طبع المنزل و کسی که میگریزد از اول شب میسازد منزل را اول لاج بسکون دال در اول شب رفتن و بشدید دال در آخر شب رفتن و در حدیث معنی اول است الا ان سلعة الغنایة آگاه باشید که کالای خدای گران قیمت است جز بهای نفیس نیست تمام آن

و آن دادن جان و مال است الا ان سلعة الجنة آگاه باشید که کالای خدا عبارت از بهشت است و او الترمذی و عن انس عن النبی صلی الله علیه وآله وسلم قال یقول الله گفت آنحضرت میگوید خدا اجل ذکر یعنی روز قیامت

بفرستگان که موکل اند بر دوزخ اخرجوا من النار من ذکر فی یوم ما یرون آرید از آتش کسی را که یاد کرده است مرار و زمره در امتثال و طاعت و خافنی فی مقام کسی را که رسیده است از من در جای یعنی از از تکاب معصیت در بجا بشارت است که هر که یکبار از روی اخلاص خدا را یاد کرده و در بیک وقت از عذاب وی رسیده آخر از عذاب و دوزخ او را نجات است و اگر خواهد وی تعالی در دوزخ ندر آرد و هم از اول بهشت فرستد یعنی من بشارت عذاب من بشارت است و عمل الله

ما بشارت و حکم ما یرید کار او لایسال عما یفعل و هم سیلون شان او سبحانه رواه الترمذی و البیهقی فی کتاب البعث و النشور

۴۰۰ و عن عائشة رضی الله عنهما قالت سألت رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم عن هذه الآية گفت عائشة صدیقه پسیدم آنحضرت را از معنی این آیت که و الذین یؤتون ما اتوا و قلوبهم وجده پروردگار تعالی روح بندگان خاص خود می کنند که آن کسانی که میدهند چیزی که میدهند یعنی تصدق میکنند بر فقرا و دولهای ایشان ترسان و لرزان است از آنکه بسوی پروردگار باز میگردند سوال عائشه در بجا نیست که گفت هم الذین یشربون الخمر و یسرفون ایای ایشان آنهاست که شراب می خورند و دزدی میکنند زیرا که رسیدن از عذاب کارگزاران بدکاران است قال گفت آنحضرت

لا یا ایت الصدیق نه ای دختر صدیق نه ای آن جماعت اند که شراب خورند و دزدی کنند و کارهای بد کنند و کنهم الذین

ولیکن اینها آن کسانی اند که بصومون روزهای دارند و صلون و نماز میکنند و تصدقون و زکوة میدهند و هم بخاتون

ان لا یقبل منهم و ایشان میترسند که قبول کرده نشود از ایشان بلیل آنکه در آخر آیت فرموده اول تکبیسار عون فی الخمر و فرموده است و هم لیسابقون آن جماعت که شتابی می کنند و گرمی بینمایند در نیکی باز رواه الترمذی و ابن ماجه بدانکه درین آیت دو قرأت است و آن مشهور که قرأت و آن سببه است بوقون یعنی با فعل مضارع ازینا و اتوا بعد هر دو

فصل هفتم از دست و آیتا معنی اعطاست چنانکه معنی آن تقریر کرده شد توأت دوم شادوست یا تون ما اتوا
 مشتق از ایقان معنی کار کردن و معنی آن باشد که آن کسانی که میکنند آنچه می کنند و دلهای ایشان شادوست و سواد
 عایشه باین توأت نسبت اما در نسخ مصباح هم بر لفظ توأت اول واقع است و طاعت است که بر لفظ توأت ثانی
 باشد فافهم ۴۰۰ و عجل بن کعب قال کان انبی صلی الله علیه وآله وسلم اذا ذهب ثلثا لیل قام بود و حضرت
چون میرفت چهار و انگ شب بر می خاست برای نماز شب فقال پس گفت یا ایها الناس ای مردمان اذکرا
اذکر الله اذکر الله ته بار میفرمود و یا گویند خدا را یا گویند خدا را یا گویند خدا را اجابت از حضرت آمد نفعی اوست که
قیامت بدان قائم شود همه می سیزند و عجب و لغت جنیدین و جنبا نیدن و سخت اضطراب کردن در جهت معنی
زلزله آید قیامها الراءفة در پی سیر در راه راه و معنی نفعه مانیه که بدان زنده میشوند و بر خیزند و از قبور غرض یاد و آن
قیامت است تا باعث شود بر عمل و ذکر حق سجانه و در وی ایامی است بآنکه خواب رفتن حکم موت دارد که از نفعه
اولی است و بیدار شدن حکم بعثت دارد که مراد از نفعه ثانیه است و این همه و نشان قیامت دیا و در هفتاد است
از این و میگفت آنحضرت که اگر جبار الموت بمافیة جبار الموت بمافیة آمد موت با احوالی که درین موت است یعنی جزیر بنک
در صین موت و بعد از وی شدنی است رواه الترمذی ۴۰۰ و عجل بن کعب قال خرج النبی ابو سعید خدری گفت بیرون
آمد پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم صلوة برای گذاردن نماز سه فرای الناس کانهم کثیرون پس دید مردم را گویا که
خنده میکنند و شکر به شین مجسمه و ندان سفید کردن در خنده قال گفت آنحضرت اما انکم لو اکثرتم ذکرنا دم اللذات
اگاه باشد که شما اگر بسیار کنید ذکر قطع کننده لذتها و با نوم بذات مجسمه از نوم معنی قطع و روایت همچنین است و در
بعضی نسخ با بدل جمله نیزی نویسنده از مردم معنی شکستن بنا و سبوطی گفته که سهیلی تصریح کرده است که روایت بذات
مجسمه است پس فرمود که اگر شما ذکر با نوم لذات را بسیار کنید مستحکم عماری بر اینینه باز دارد شمارا از آنچه می بینم یعنی
خنده کردن و خوشحال شدن الموت بیان با نوم لذات است فاکثر و اذکر با نوم اللذات الموت پس بسیار کنید
ذکر با نوم لذات را که موت است فانه لم یات علی القبر یوم پس بدستی که نیاید برگردد با هیچ روزی الا کلمه اگر آنکه سخن گفت بزبان
حال فقول پس می گوید انابیت الغریب من خانه غریب فی المصر ارج غریب بضم و در ای از جای خود و انابیت الوحدۃ من
خانه تنهاتیم و انابیت التراب من خانه خاکم و انابیت الدود من خانه که میایم و اذ اذن العبد المؤمن چون در گور کرده شود
بنده مؤمن بطبع قال لما تقبری گوید مر آن بنده مؤمن را گوید چنانچه همان مستنیر را گویند حیا و اهل آمدی جای فراخ و جاسی
خود را اما ان کنت لاجب من نبی علی ظری الی آگاه باشد تحقیق بودی تو محبوب تر از من از هر که میرفت بر پشت من
فاذ ولینک پس چون والی و حاکم گردانیده شد من بر تو ولینک باشد بدینجهت بحول از تولیت است و بر صیغه معلوم
از ولایت نیز روایت است یعنی چون والی شد من بر تو ایوم امروز و میرت الی و باز گشتی تو بسوی من فستری صلی علیک

پس نزدیک است که بینی تو نیکی کردن مرا بوقال گفت آنحضرت پیش آنکه در بصره پس فراخ میشود و گور آن بنده را وی آید
 و در نظری معتد در درازی بیانی آن بنده یعنی تا آنجا که کار میکند و بفتح له باب الی آنچه و کشاده میشود و آن بنده را در
 بسوی بهشت و او ذوق العبد الفاجر او الکافر چون دفن کرده میشود بنده فاسق یا کافر قال که آنست میگویی مراد است
 چنانچه همان تا خوانده نامش را گویند لامر جا و لا اهل امان گشت لا بغض من شی علی طبری الی اگر باش تحقیق بودی تو
 دشمن تو بسوی من از هر کسی که میرود در بهشت من فافاد لیتک الیوم پس چون و الی گردانیده شد م بر تو امر روز و صورت است
 و باز گشتی تو بسوی من فستری منی یک پس نزدیک است که بینی تو بد کردن مرا بوقال گفت آنحضرت یقلتم پس جمع میگردد
 و بسوی آید قبر بودی حتی مختلف اضلاع تا آنکه مختلف میشوند استخوانهای پهلوی وی یعنی درمی آیند بعضی از آن در
 قال گفت ابو سعید و قال رسول الله و اشارت کرد پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم برای نمودن صورت اخلاق اضلاع
 باصابع انگشتان خود فادخل بعضی جوان بعضی پس در آورده بعضی انگشتان را در درون بعضی قال گفت آنحضرت و این
 که سبعون تنینا و گماشته میشوند مرا آن بنده فاجر یا کافر را هفتاد و دو بالوان واحد منساج فی الارض اگر یکی از آنها گم کند
 در زمین ما نبت شیا از ویاند زمین چیزی را ما بقیبت الدنيا تا آنکه پانیده است دنیا نیست پس میگردد آن مادران آن
 بنده را و نس بسین مملکه بدندان پیشین گردیدن و بخندشده و میگردند پوست او را حتی بعضی بر الی الحساب تا آنکه
 رسانیده می شود آن بنده را بسوی حساب یعنی تا روز قیامت قال گفت ابو سعید و قال رسول الله گفت پیغمبر خدا صلی الله
 علیه و آله و سلم انما القبر روضة من یاض اهنه نیست گور گور غذاری از مرغذاری های بهشت او حفرة من جفالت ار
 یا گوی است از گوی های آتش و زنج و در بعضی روایات من جفالت نیز آمده و راه القندی و عمن ابی جعفر صحاب
 خردست در زمان آنحضرت خرد بود و لیکن سماع در روایت احوال وی در موضع دیگر نوشته شده است قال قالوا گفت
 گفته صحاب به رسول الله قد ثبت تحقیق پیشی تو قال گفت آنحضرت شیبتهنی هو و در بعضی نسخ سوره سود و او آنها
 پیر گردانید مر سوره بود مانند آن از سوره های دیگر که در حدیث آینه مذکور شود گفته اند که مراد از سوره هود آیت
 فاستقم كما امرت من تاب معك استقامت بر طریق مستقیم فی عمل سبحانی افراط و تفریط در اعتقادات
 و اعمال ظاهره و باطنه نهایت و شدت است و نظر بقیقت عرض شیب که آنحضرت را ازین خطاب بجهت من تاب
 معك است و الا جوهر شریفی نظر کمال استقامت و اعتدال است و شوری چه سنی دارد و لهذا شیبته نکره آنرا
 بسوره شوری با وجود آنکه در این سوره نیز خطاب فاستقم كما امرت من تاب معك است و لیکن بی ذکر من تاب معك شیب
 بجهت اهتمام بامر است و حصول حقیقت استقامت در ایشان از جهت ذات شریف خودش برین معنی باید کرد
 حکم سوره های دیگر را که در حدیث آینه با سوره هود مذکور اند و راه القندی و عمن ابن عباس قال ابو بکر گفت
 ابن عباس که گفت ابو بکر یا رسول الله قد ثبت تحقیق پیشی تو قال گفت آنحضرت شیبتهنی هو و الی و المرسل

وعم بسیار لون و اذاتش کورت زیرا که درین سورتها آخرت و عذاب آتش و وعیدهای سخت مذکور شد و رواه ابوالحسن

و ذکر و ذکر و کوشید حدیث ابی هریریه که او شش این سنت لایح النار فی کتاب البیضا ۵۰۰ . **الفصل الثالث** که

پس قال انکم لتعمون اعمالا بدستی که شما هر آینه می کشید عملها را که بی ادق فی اعینکم من استخوان عملها باریک است

در چشمهای شما از سوی معنی تدقیق فکر و امعان نظر در آن عملهای نمانید و گمان می برید که آن عملها نیک است و در

نه چنین است یا مراد آنست که آن عملها را صغیر و خفیه می پندارید و از ارتکاب آن باک پیدا کردید کما بعد با علی محمد رسول

صلی الله علیه وسلم بودیم با که می شمردیم آن عملها را در زمان پیغمبر صلی الله علیه وسلم من الموبقات یعنی المملکات یعنی اذن

عملهای که سبب هلاک شوند مفاعیل آنرا در حکم کبائر بشند رواه البخاری ۲۰۲۰ و عن عائشة رضی الله عنها ان

رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم قال یدایت است از عایشه که آنحضرت گفت یا عایشه ایاک و محقرات الذنوب

ای عایشه دور در خود را از گناهان که آنرا خفیه و صغیر پنداشته میشود فان لها من المملکات لایزیرا که مر آن گناهان را

از جانب خدا طالب است یعنی وی سبحانه طلب کننده و سوال کننده است از آن اعمال مثل این ترکیب درین معنی

در زمان عرب بسیار آید چنانکه گویند رایت من زید سداویدم از زید شیری را یعنی زید را که دیدم شیر را دیدم و احتمال

که معنی آن باشد که ملائکه از جانب حق تعالی طالب مسائل اندر و او این مابته والدارمی و الهی فی شعب الایمان ۲۰۳

و عن ابی بردة بن ابی موسی قال قال لی عبد الله بن عمر ابی بردة بن ابی موسی اشعری که از کسارتا عین است گفت که

گفت مرا عبد الله بن عمر رضی الله عنهما جمعین بل ثری ما قال ابی لایک آیا سیدانی دور میایی که چه گفت پدر من مرید

ترا قال قلت لا گفت ابو بردة گفت منید انعم قال فان ابی قال لایک گفت ابن عمر پس بدستی که پدر من گفت مرید

ترا یا موسی بل لیسرک ان اسلامنا مع رسول الله آیا خوشحالی میگرداند ترا این اسلام آوردن ما با پیغمبر خدا صلی الله

علیه وآله وسلم و محترمانه و محبت کردن ما بان حضرت و جهاد نامه و کارزار کردن ما با کافران همراه آنحضرت و عملنا

کلمه و عملهای ما همه که کردیم با آنحضرت بدو ثنا ثابت و باقی ماند برای ما دان کل عمل عملنا بعد و این که هر عملی که کردیم

بعد از آنحضرت بخیر نامه کفایا را سا بر اس نجات یابیم و خلاص شویم از آن برابر بر سر یعنی نه نفع از آن ما رسد و نه ضرر

آین بر ما افتد و نه موجب ثواب گردد و نه سبب عقاب یعنی اگر موجب ثواب نبود باری علت عقاب نیز نگردد و موسم

من قال طیبت طاعت ناقص ما موجب مغفران نشود و در اخیرم که در علت عصیان نشود یعنی اگر آن عملها

که در ظل تربیت و نور نیت محبت وی صلی الله علیه وآله وسلم کردیم و گمان قبول بدان داریم باقی ماند زهی سعادت

اما عملهای که بعد از آنحضرت کردیم معلول و مدخول سیدانیم اگر سبب بگذرد و نیت است فقال ابو لابی اس گفت پدر من

مرید مرا لا و الله قد جاهدنا بعد رسول الله نه چنین است بخدا سوگندم تحقیق جهاد کردیم با بعد از پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله

وسلم و صلینا و صمننا و نماز کردیم در روز دوشنبه و عملنا خیر اکثر او کردیم عملهای نیک بسیار و اسلام علی ایدینا بشیر

۱۰۰

مسلمان شدند بر دست ما آدمیان بسیار و اما نثر جواد ملک و بدرستی که ما هر آینه امید داریم ثواب آنرا مستغنا می دهیم که هر
 باز این عمر گفت و قال ابی و گفت پدر من یعنی عمر رضی الله عنه و لکنی انا و الذی لعن عمر سیده و لیکن من سوگند بدان کسی که بقا
 عمر در دست قدرت است تو دوست ان ذلک بر و لنا هر آینه و دست میدارم این که آن عملهای که با آن حضرت
 علیه السلام و آله و سلم کرده ام ثابت و باقی ماند و از آن کل شیئی عملناه بعد و این که هر چیزی که کرده ایم آنرا بعد از آن حضرت بخوانا
 من کفایا را بار اسس بر سر بگذرد و ابو برد و هیکو یقلت پس گفتم من ابن عمر را ان اباک و الدکان خیرا من ابی بدرستی که
 پدر تو سجد سوگند بود بهتر از پدر من یعنی چون پدر تو با وجود چندی از اعمال و فضائل در مقام خوف و دهرت است هر آینه
 بهتر باشد از پدر من و مقام او اعلی باشد یا مراد آنست که تعجب میکند که با وجود آنکه پدر تو بهتر است از پدر من این است

بترسد پس معلوم میشود که کارنازک است رواه البخاری ۲۰۰ و عمر بن ابی هریره قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله
 سلم امرنی ربی بشیء گفت آنحضرت امر کرد مرا بر و در و کار من به نه خصمت خشیه الله فی السر العلانیة خصمت اول
 ترس خصم در نهان و آشکار و کلمة العدل فی الغضب الرضا و دم سخن است و درست گفتن که از حد اعتدال تجاوز نکنند
 در حالت خشم خشنودی یعنی آدمی چون راضی می باشد از کسی هیچ میکند و نیک گوید و عیب آدمی پوشد و چون خشم
 آید برخلاف آن میرود و باید که در هر دو حال بحیاط باشد و المقصد فی الفقر و العنا سوم میانه روی در رعایت اعتدال
 در درویشی و تو نگری این عبارت احتمال دو معنی دارد یکی آنکه رزق وی کفاف بود نه فقیر باشد و نه غنی دیگر آنکه در هر دو
 حالت بطریق اعتدال مستقیم باشد یعنی نه غصه و نه سخط و نه جزع و نه فرح نکند و در رعایت کبر و عتو و علو نورزد و ان سهل من
 چهارم آنکه پیوند کفر با کسکه بر و از من چنانکه بعضی احوال را عام قطع رحم کنند و وی در مقام صلح و انعام باشد با ایشان
 و اعطای حق بر منی چنانکه عطا کنم کسی را که محروم گردانم و عفو کنم چنانکه عفو کنم و در گذرم از کسی که ظلم کند
 مرا و ان کیون صحتی فکر اینم آنکه باشد خاموشی من فکر یعنی چون خاموش باشم که فکر تحصیل معرفت باشم و نطقی ذکر
 هشتم آنکه باشد نطق من ذکر یعنی چون سخن گویم ذکر خدا کنم سخن برای تو گویم شش برای تو باشم و نظری عیب
 نهم آنکه باشد نظر من عبرت یعنی چون نظر در مخلوقات کنم بر وجه عبرت و هوشیاری کنم نه بجهل و غفلت و امر بالمعروف
 و امر کر و مراد بر و در و مگر من که امر کنم بعبودیت و قیل بالمعروف و در و است کرده شده است بالمعروف بجای بالعبودیت و این
 خصلت دیگر است زاهد بر نه خصلت مذکور که جامع است بر جمیع خیرات و طاعات را در حقوق خلق و خدا که بطریق اعتدال

بعد از تفصیل ذکر کرده در دو کوه زمین ۰۰ و عمر بن عبد الله بن مسعود رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
 ما من عبد من عبیدی من عینیه و موع نیست هیچ بنده مسلمان که بیرون آید از دو چشم او اشکها و اشکان مثل راس از باب اگر چه
 باشد اشک مانند سرگس در صوره قلت من خشیه الله از ترس خدا هم نصیب شمایم جز وجه پشتم برسد آن اشک چیزی است
 از ظاهر روی وی یعنی اشک از چشم بر آمد بر روی افتد و در نصیم عا رمله آنچه ظاهر است از روی و مقابل است از روی

در الدار وسط آنرا گویند الا حرمه الله علی امتنا لکن حرام میگرداند آن بنده را خدای تعالی بر آتش دوزخ رواه ابن

باب غیر الناس - تمیز از عالی بجالی شدن و مراد تغییر حال مردم است از آنچه در زمان نبوت بود از استقامت بر طریق دین و التزام احکام است و آسباع حق و زهد در دنیا و مغرور نشدن بزخارف آن از مال و منال و خدم چشم و ثبات بر اعمال خیریه و صفات حمیده و اخلاق عظیمه و نورانیت قلب و صفات باطن و عرض چند او این احوال در آخر زمان ۳۰۰

الفصل الاول - عن ابن مسعود قال قال رسول الله

صلی الله علیه و آله وسلم انما الناس کالابل الماتة و در روایتی کابل مائتة میفرمایند نیستند آدمیان مگر مانند شتر صد که لا شکا و تجد فیها راحلة نزدیک نیستی که بیابی تو ای مخاطب در آن صد شتر یک راحله را و راحله شتری را گویند که توانا باشد بر سفر کردن و بار برداشتن و تا برای مبالغه است و معنی آنست که آدمیان بسیارند و برگزیدگان و پسندیده کردگان که قابل صحبت باشند و حق صحبت بجای آزند و معاون باشند بر خیر میان ایشان کمترند بعضی گویند که مراد آدمیان آخر زمان اند که بعد از قرون شکسته که اختیار است اند پس آید و حق آنست که حاجت باین تمیز است احتمال دارد که مسلمانان کامل که در آن زمان باشند کم باشند اگر چه است با بعد خود اختیار باشند و با جمله مردم نیک بجمع صفات پسندیده موصوف در همه زمانها کم بوده اند و در آخر زمان کمترند و فضیلت و خیریت آن سه قرن است

تا آنجا که بعد از ایشان آید باقی است بهت بار کثرت و قلت متفق علیه ۲۰۰ و عن ابی سعید قال قال رسول الله

صلی الله علیه و آله وسلم تتبعن سنن یحیی بن یسوع و فتح هر دور و است است من قبلکم هر آینه پیروی کنید شما طریقیان و عبادتگاه کسانی را که پیش از شما بوده اند و ابداع و او است در دین که پیدا کردند و تغییر و تبدیل احکامی که حکم کرده بودند باین پیغمبر این ایشان شبر اشیر او ذراع اشیر و ذراع شبر شبر و ذراع عبار است از موافقت و مطابقت و شبر بکسر از سر انگشت ز تا سر انگشت کوچک جمع اشبار و ذراع بکسر از سر انگشت میانه تا بند بازو و در صراح گفته شبر یک است و ذراع ریش دست مراد آنکه متابعت گذشتگان میکنند جمیع در همه کارها حتی بخواه و خلوا و غیر ضعیف جمع هم تا آنکه اگر در آیدند آنها سوراخ سوسمار را که نام جانوری مشهور است پس پیروی میکنند شما ایشان اومی در آید آن سوراخ را قیل گفته شد یعنی صحابه پسندیدند یا رسول الله الیه و انصاری ایشان که پیش از ما بوده اند و متابعت میکنند ما ایشان را و انصاری اند و از من قبلکم ایشان را مراد داشته قال فن گفت آنحضرت اگر آنها میبود و انصاری میبودند و مراد از شما

ایشان را پس گفتم آنها که مراد داشته ام یعنی ظاهری است که مراد میبود و انصاری اند متفق علیه ۲۰۳ و عن مرداس الاسلمی بکسریم سکون راصحابی است از اصحاب شجره معد و در کوفین مراد از همین یک حدیث است که روایت کرد بخاری قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم یذهب الصالحون الاول فالاول بکسر و نند مردم نیکو کار نخستین بعد از نخستین یعنی یکی بعد از دیگری و هر که اتم نخستین خوانند زیرا که چون نخستین رفت آنکه بعد از او

بکسر

مختصین شد نسبت بباقی و بعضی حلاله گفتند الشعیر او المهر و باقی می مانند بدان و تباها کاران و نه بکار آید گمان مانند
سبوتی چون یا خرماد خاله بضم حاء مهمله و فاروی و تباها از هر چیزی که بکار نیاید و خاله بنابر مثلثه نیز باین معنی آید و آنرا
از داله نیز گویند و در صراح گفته حلاله بضم سبوتی هر چیزی و خاله بضم پست جو و کرج و خرمای کوفته و کنجاره و سبوتی
و صفت این جماعه که باقی می مانند مانند حلاله این است که لایب الیم الله باقی باک ندارد ایشان از اخدای تعالی باک داشته

یعنی قدری و استباری نمی نمود ایشان در راه البهاری . . . الفصل الثانی . . . عن ابن عمر قال قال رسول الله
صلی الله علیه و آله وسلم اذا هشت اسی المیططار قمت سیکه راه روزند است من خزانان بطریق تکبر و میططار بضم میسم
و فتح طار محمد و دو و مقصود خرابیدن و دست اندازان رفتن و مطربشیدن ابر و و خساره از تکبر و میططار قاسوس و
صالح و در نسخ مصباح و نسخ مصحح مشکات و حواشی و شرح آن بیک یا است میان بدط و یای دیگر بعد از طار دوم
نیست و در مجمع البیار گفته و در بعضی حواشی کتاب نیز نوشته اند که نزد بعضی بحدوث یا بعد از طار ثانی نیز روایت است

ازینجا معلوم گردد که باثبات یا بعد از طار ثانی هم است بلکه راجع است و الله اعلم و خدمت ائمه ائمه الملوک ائمه ائمه
و الروم و خدمت نمایند و چاکری کنند ایشان را یعنی است مرا اولاد فارس و روم یعنی ولایت با و شهر با فتح کنند
و اولاد فارس و روم را بند کنند و خدمت فرمایند و ملوک و امرای آنها آورده چاکر شوند و خدمت کنند سلاطین و شهبانان
علی چهار بار بگزارد خدای تعالی بدان است را بر بیکان ایشان چون چنین واقع شد که خبر داد آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم
چون فتح بلاد فارس و روم کردند و ایشان را استخدا م نمودند و دولت قوی شد بگماشت خدای تعالی

کشندگان عثمان را بروی رضی الله عنه و بگماشت بنی امیر را بر بنی هاشم و کردند آنچه کردند و راه الترمذی و قال هذا
حدیث غریب . . . و عن خدیجه ان نسبی صلی الله علیه و آله وسلم قال لا تقوم الساعة حتى تقبلوا ما کم گفت آنحضرت
که بر پانی شود قیامت تا آنکه می کشید شما امام خود را بجهل و ابی سفاکم و نیزند بیکدیگر را بشیر نامی خود را جلا و مجالده و تجالده
بشیر زدن بیکدیگر را ویرش دنیا کم شرارکم و تا آنکه وارث و مالک و متصرف میشوند دنیا می شمارا بکاران شما یعنی ملک
و سلطنت بدست ظالمان آید و کار و بار خلائق در قبضه اقتدار بدان و فاسقان اقتدر و راه الترمذی . . . و عنده

قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم لا تقوم الساعة حتى یكون اسعد الناس بالدين یا بر یا میشود قیامت تا آنکه
می باشد بر بندترین مردم دنیا بجهت مال و طیب میشد انفاذ حکم بن کعب یعنی تقسیم و حق این است که اصالتی
ندارد و سیرت نیکوند و کعب بضم لام و فتح کاف لغیر و بحق و بنده دانگر و ش حرف زدن ندارد و معنی گوید که خرد پسند آورده
رواه الترمذی و ابویوسفی فی دلائل النبوة . . . و عن محمد بن کعب القرظی قال حدیثی من سمع علی بن ابی طالب
رضی الله عنه قال محمد قرظی بضم قاف و فتح را و طار بجهت که از تفات تابعین است مدنی مرد صالح عالم بقرآن بود و در او از
بندیان قرظی گفت حدیثی که در آن سیکه شعیب امیر المؤمنین علی را گفت انا بجلوس مع رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم

فی مسجد برستی که با هر آینه شسته بودیم با آنحضرت در مسجد فاطمه علیها السلام واقف شد و در آنجا حضرت بن کثیر با سلمیة
 الابدیة که در حالتی که نیست بروی مگر چاهری که مراد بوده و بر وضعم با جانه خط و اسیرت گذافی القاموس هر دو عسته
 بفرمودند که ده شده آن پرده به پستین پاره فلما راه رسول الله پس هر گاه که دید او را پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم
 بجای آگری که دلزدی کان نسبه من النعمة از جهت یاد کردن عالی که بود مصعب در آن حال از تنعم و ترفه پیش ازین در که والد
 هوفیه الیوم از جهت دیدن عالی که وی در دست امروز از فقر و تنبذل و تسبیطی در جمع ابوجان از عمر رضی الله عنه روایت میکنند
 که مصعب بن عمیر رضی الله عنه روزی بر آنحضرت آمد پوست گوسفند بخر خود بسته پس فرمود آنحضرت صلی الله علیه و آله
 و سلم نگاه کنید بسوی این شخص که روشن گردانیده است الله تعالی دل او را تحقیق دیدم من مادر و پدر او را که میخورند
 او را خوشترین طعامها دیدم بروی جنت جانه که بدوست در هم خیده بودند آنرا پس رسانید او را جنت خدا و رسول
 خدا این حال که می بینید مصعب بن عمیر رضی الله عنه قرشی است از اجداد صحابه و فضلاء ایشان و بود در جاهلیت شتم ترین
 مردم در طعام و لباس و چون مسلمان شد همه را گذاشت و زهد در زید و وی رضی الله عنه از شدای احد است و بود

رضی الله عنه در وقت شهادت چهل ساله یا بالای آن ثم قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم کیف بکم اذا خدا احدکم فی حله
 پس فرمود پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم چگونه باشد حال شما وقتی که با خدا کند یکی از شما در جنت جانه در کجای حله و شبانگاه
 کند در جنت جانه دیگر یعنی اول روز سرد و پانی پوشد و در آخر روز سرد و پانی دیگر و نعمت بین بدیه صحف و نعمت صحف
 آخری و نهاده شود پیش وی کاشته کلانی از طعام و بر داشته شود کاشته دیگر دستم بویتم کاشته کعبه و پوشید بلباسها
 خانهای خود را چنانکه پوشیده میشود کعبه کنایت است از تنعم و ترفه و اسراف در لباس و طعام و مسکن فقالوا پس
 گفتند بعضی صحابه یا رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم ما در آن روز که این کاشته باشیم بهتر باشیم ازین حال که امروز
 داریم زیرا که تفرغ للعبادة و تفرغ للموتی فارغ باشیم از کسب معیشت و تردد و رزق برای عبادت و کفایت کارهای
 کرده شویم بار و گرانانی اهل و عیال را قال لا گفت آنحضرت این چنین نیست که در آن روز بهتر بشید انتم الیوم
 خیر منکم پوشید شما امروز بهترید از آن که در آن روز بشید زیرا که امروز مشغولید بخدا و فریبید بجناب قدس و
 و در آن روز مشغول شوید بیا دیون حق و دود فستید از حضرت وی و این حدیث دلیل است بر فضیلت فقر و غننا

رواه الترمذی . . . و عن انس قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم طی علی الناس زمان می آید بر مردم
 روزگاری که الصابر نعیم علی دینه شکیب نمانند در آن روز بر دین خود و نگاه دارند آنرا و استقامت نمودن ثابت بودن
 بر آن کالفا بعض علی بخر مانند نگاه دارند است اگر سوزان را در دست یعنی چنانکه نگاه داشتن اگر صبر کردن بر آن
 و شوار است همچنین نگاه داشتن دین و ثابت و مستقیم بودن در آخر زمان مشکل از جهت ظهور فساد و غلبه فساد و کثرت
 معاون و موافق بر آن رواه الترمذی و قال هذا حدیث غریب اسنادا . . . و عن ابی هریره قال قال رسول الله

صالح

صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم اذا کان امر ادم حیاکم و قتیله بائسنا امیران شمانیکان شمارا فنیارکم تمما رکم و پشندو انکران
 شمانیان شسا و امورکم شورعی بنیک و پشند کار و بار شمانشترک و شورت کرد و شد میان شمانی مسلمانان بر یک
 باشند و متفق باشند بیکدیگر و هر که لهم را استبداد برای نبود و مخالفت بیکدیگر نورزند فطر الارض خیر لکم من لطنها پس
 پشت زمین و ظاهر وی بهترست مر شمارا از شکر زمین و باطن وی یعنی حیات شمانیتر از حیات است و اذا کان امر ادم
 شمارکم وقتی که باشند امیران شمان بدان شمارا و فنیارکم بجلا رکم و باشند توانگران شمانیجلا ان شسا و امورکم اسے
 شمارکم و باشد کار و بار شمانفوض بهای زبان شمان ظاهر عبارت آنست که گفته شود و باشد امر شمانمختلف میان شسا چنانکه مقاب
 شورعی است گویا اختلاف و تنازع اکثر از راه متابعت زبان و رفتن برگفته ایشان می باشد فطن الارض خیر لکم

من لطنها پس درون زمین بهترست مر شمارا از ظاهر وی یعنی مردن بهتر از زمین دران وقت رواد الترنزی و قال
 ذ احدیث غریب . . . و عن ثوبان قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم یوشک الامم ان تدعی علیکم نذیرا
 استهایمنی گرو بهای کفر و ضلالت که جمع گردند و بنحوانند بعضی از ایشان بعضی را برای مقاتله و کسر شوکت شاکمان
 الاکله الی قصصها چنانکه جمع میشوند جماعه طعام خوردگان و بنحوانند بعضی ایشان بعضی را سوی کاسه طعام که می خوردند از ان
 دبی مانع و بے ملاحظه کردی آیند و می خوردند هم چنین این امر گردی آید بر شما و هلاک می کنند ذات شمارا و غارت
 می کنند اموال شمارا و درین اشارت است باین که شما در پیش ایشان مثل طعام میدید که فرو میبردند آزاد و هلاک می کنند فقال
 قائل پس گفت گویند و اصحابه و من قله تمن یوشند و این گرد آمدن ایشان بر ما از جهت کمی است که ما بران دران روز

قال گفت آنحضرت این از جهت کمی نیست که شما دارید بل انتم یوشند کثیر بلکه شما دران روز بسیارید و لکن غنما
 کفشار اسیل بلکه شما شل کشیدید که بر روی سیل می آید یا مثل خس و خاشاک و برگ و خشت اند که مزوج کعبت بالا
 سیل می باشد و قشار بنسب غنم معجمه و تخفیف مسئله تشدید وی گفت و برگهای کشته درختان که بر روی سیل روند
 یعنی قوتی و شجاعتی نباشد شمارا و لکن عن اللہ من صد و رعد و کم الهما به منکم و هر آنکه می کشد خدای تعالی از سینه
 دشمنان شما سبب و بزرگی و ترس از شما و یقین فی قلوبکم الوهن و هر آنکه می اندازد در دلهای شما ضعف و سستی را

قال قائل گفت گویند یا رسول اللہ و ما الوهن و چیست سبب افتادگی سستی در دلهای ما قال حسب الابد نیا و کرا و سستی
 الموت و مو و سبب افتادگی در دل دوستی دنیا و ناخوش داشتن مرگ یعنی چون زندگانی دنیا را دوست دارد و مرگ
 ناخوش بود کار از توانید کرد و جلا دست نمود رواد ابوداود و البیهقی فی دلائل النبوة + ۲ + الفصل الثالث
 عن ابن عباس قال ما نظر المغول فی قوم الا لاتی اللہ فی قلوبهم الرعب پیدا نشود خیانت کردن در غنمت و بران
 قوم میگردد که سبب سازد خدای تعالی در دلهای آن قوم ترس و لافتنی از نانی قوم الا که در فہم الموت و پر اگند فزگرد و زنا
 در قومی گزرا آنکه بسیار کرد و در ایشان موت و انقراض قوم المکیال و المیزان و کم نکتہ قومی ترا و او پیا در اینی خدایت

در کیل و وزن الا قطع عنهم الرزق مگر آنکه بریده شود و از ایشان برکت در رزق و لا حکم قوم بغير حق الا نشی فیهم الدم
و حکم نکند قومی بناحق مگر آنکه فاشش گردد میان ایشان خوزیزی و لا ختر قوم بالعد الا سلط علیهم العدو و عدو
عهد شکنی نکند قومی مگر آنکه برگماشته شود و بر ایشان دشمن ختر بخار بمجمه و نامی فوقانیه غدرونی العسراج ختر فزیغین

ختر فزیغین و فی القاموس الختر الغدر و الخدایة ردا و مالک باب در لواحق و متممات

باب التبع الفصل الاول بعن عیاض بن حمار الجاشعی بر وزن قمار حیوان معروف و عیاض

بکسر ممله و آخضا و جمعه شعی بجاشعی بقسم میسبت بجاشع بن دارم صحابی است سعد و در بعضیین و وی دوست
آنحضرت بود قدیمی یکبار در حالت کفر و نیزستاندند و آنحضرت پس قبول نکرد و چون مسلمان شد قبول کرد و روایت کرد

از وی مسلم یک حدیث که این حدیث است ان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم قال ذات یوم فی خطبة رد است

کرده است که گفت آنحضرت روزی در خطبه خود الا ان بی امری ان اهلکم باجلمکم آگاه باشید که پروردگار من امر کرد مرا

که تعلیم کنم شما را چیزیکه نمیدانید شما آنرا بعد از ان بیان کرد آنچه ما مورشده تعلیم آن قبول خود ما علنی بومی نه از آنچه تعلیم کرد

مرا پروردگار تعالی درین روز که من در انم این حکم است که فرمود و تعالی کل مال غنمه بعد اطلاق هر مالی که عطا کردم آنرا بنده از

بندگان را بر وجه شرعی حلال است که بیکس آنرا از پیش خود حرام نتواند ساخت چنانچه در جاهلیت شر از ابر خود حرام میدانند

چنانچه در بیان معنی سوانب در اول باب البکاء و الخوف گذشت و انی خلقت عبادی خفا و کلمه دیگر آنست که گفت که

سبحانه که من پیدا کردم بندگان خود را مائل از باطل بحق و از کفر باسلام معنی مستعدم قبول حق و طاعت را اشارت است

بفطره که آمده است بفطره اسلام کل مولود یولد علی فطرة الاسلام ثم یهودا یا نصرانی یا مجوسی یا منکر قالوا

بلای همه اقرار بر ربوبیت پروردگار تعالی کردند اگر چه بعد از ان شرک ورزیدند و اختلاف نمودند و خفا جمع صغیرت بر وزن کما

صحیح الیل باسلام ثابت بران و صغیرت زوعرب سیکه بر دین ابراهیم علیه اسلام بود و اصل خفت میل کردن است که از

فی القاموس و انهم اتهم شیاطین و بدستی که ایشان یعنی بندگان من آمدند ایشان را شیطانها که لشکر ابلیس اند و احتمال

دارد که شامل شیاطین این نیز باشد چنانکه آمده است فابوا و یهودانه و نصرانه فاجتلمع من دینهم پس برگردانیدند ایشان را شیاطین

و دور انداختند از دین ایشان و حرمت علیهم ما اعلنت لهم و حرام گردانیدند شیاطین بر ایشان چیزی که حلال ساخته ام

برای ایشان من یعنی گناه ساختند تا حرام گردانیدند حلال نفیس خود و امر تمام و امر گردانیدند شیاطین بندگان مرا ان بشر کما

که شریک گردانند بمن مالم انزل بسلطانا چیزی که نفرستاده ایم بآن چیز جمعی و بر بانی که بآن غالب آیند مراد بتان اند که آن

می پستند و دلیل و جمعی بر استحقاق آن عبادت ندارند سلطان صغیرت یعنی غلبه و سلطنت و عبت و بر بان چون غلبه
غلبه بر دل دارند سلطان نامیدند و همچنین تسمیه پادشاه سلطان و ان الله سخر الی اهل الارض و غیر نیست که خدای تعالی
نظر کرد بسوی اهل زمین مقتدرم بر همه بجهت پس دشمن داشت ایشان را یعنی اهل زمین عرب را و محمد را الا بقایا من اهل کتاب

مگر جماعه از اهل کتاب را که باقی و ثابت ماندند بر دین و ایمان بوسیله عیسی و توحید و بتدبیل نکردند دین و کتاب خود را
وقال گفت پروردگاری با من ایضا جنگ لایبیک نفرستاده ام ترا پیغمبری مگر برای آنکه امتحان و آزمائش کنم ترا
و بدانم که برسانی بخلق آنچه حکم کردم بدان از دین کشف عیت یانه و ابتلی بک و آزمائش کنم خلق را بتو که قبول کردند
آنچه برسانی بایشان یا نه حقیقت آزمائش و امتحان نسبت پروردگار تعالی محال است که آن مستلزم جهل است مراد
نمودن آن و علم بدست و از زلت حلیک کتابا و فرستاده ام بر تو کتابی را که لا ینفله الماری شود و محو نمیکرد اند او را
یعنی محفوظ و مصون است از زوال و نسخ یعنی بقیامت در دلهما محفوظ است و احکام او باقی و دائم است تقرآه
ناتما و یغطان می خوانی توان کتاب را در خواب و بیداری یعنی محفوظ است در دل تو در جمیع احوال یا کنایت از کمال حفظ
و ضبط آن و حصول قریب سهولت و آسانی و ان الله امرنی ان احرق قریشا و خدای تعالی امر کرد مرا که بسوزم قریش را
یعنی هلاک گردانم چنانکه نابود شوند و اثری از ایشان نماند فقلت رب اذن یتلغوا رأسی پس گفتم ای پروردگار من
اکنون که در مقام ابلاغ و ابلاک ایشان شوم می شکند سر مرا فید عوه خیزه پس میگذازند سر مرا مانند نانی یعنی همچنین می شکند
و پست می کنند که در جنگ نانی می شود مسلح و تلغ یعنی ناله می کشند و هر چه میانه کاداک باشد از باب فتح یعنی
و تلغ را تفسیر بشوخ کرده اند بشیرین نام بر بهترین و شایسته ترین است پس گفتم ای پروردگار من که خنک است بوی
چنانچه میوه مثلا از درخت می افتد و در زیر پای پست میگردد و مقصود آنکه ن با ایشان چگونه پس می آیم در ایشان
غالب بشوم که لشکر من کم است و ایشان بسیار قال آنخبرم کما آنخبرک گفت پروردگار تعالی بیرون آر ایشان را
از جای وطن ایشان و پریشان گردان ایشان را چنانکه بیرون آوردند ایشان ترا اغزیم فزک اول از غزای غزوه و نمانی
از اغزی غزوی یعنی غزاه کارزار کن با ایشان میا میگردد و انیم سباب غزرا و سامان آن می کنیم یعنی قوت می بخشیم
و غالب میگردد انیم ترا بر ایشان و انفس منسلفین ملک و اتفاق کن و خرج کن بشکر بان خود اموال را و اگر ندر است
ما اتفاق می کنیم و بهم میرسانیم آنرا برای تو و ایتش جیشا و بنفست بر ایشان بشکر را نعت حمته مثله می فرستیم یعنی
آنرا بشکر غنیمت چنانکه در روز بدر پنج هزار فرشته را بعد و لشکر اسلام فرستادند و قاتل من اطاعک من عساک و
قتال کن همراه کسانی که اطاعت و فرمان برداری کرده اند ترا و ایمان آورده اند بتو یا آن کسانی که سرکشی کرده اند
ترا و کافرند و او مسلم ۰۰ و عن ابن عباس قال لما نزلت ابن عباس گفت چون نازل شد این آیت و انذر
عشیرتک الاقرین و بر سرکان قبیله و تبار خود را که نزدیک ترند بتو از سایر عرب بعد از نسبی بالا بر آید پیغمبر صلی الله
علیه و آله وسلم الصفا کوه صفا را که نزدیک بنما که کعبه است فعل نیادی پس آواز داد آن حضرت یا نبی فربا
بنی عدی لبطون قریش مرطبه های قریش را و بطین شکم و گرده های کمتر از قبیله قریش قبیله است پر ایشان تقرین
کنایه است و پایان او بطون است و انما دست و تحقیق این الفاظ در جای دیگر کرده شده است و فربا کسوف با و ا